

تقی زاده و عین الدوله

در میان اسناد و اوراقی چند از سید حسن تقی زاده که به لطف همسر ایشان دیده‌ام هشت مکتوب مهم تاریخی مربوط به قضیه انقلاب تبریز و متوقف شدن عین الدوله در باسنج (۱۳۲۷ قمری) وجود دارد که از لحاظ روشن شدن وقایع آن عهد و توجه بیشتر به اعتبار و اهمیت تقی زاده در آن قضایا قابل دقت مخصوص است . تقی زاده در ۱۴ ذی الحجه ۱۳۲۶ از اروپا به تبریز وارد شده بوده است . (کتاب قیام آذربایجان تألیف اسمعیل امیر خیزی ، ص ۲۵۰)

نامه اول از حسینقلی خان ، گماشته عین الدوله است . پاکت این نامه مورخ دوم محرم [۱۳۲۷] است . از آن برمی آید که تقی زاده به مکتوبهای قبلی او جوابی نداده است .

نامه دوم و سوم جواب نامه های حسینقلی مذکور در فوق است که سواداولی به خط تقی زاده و ازدومی دوسوادیکی به خط تقی زاده و دیگری به خط خوشی (که طبعاً از آن تقی زاده نیست) در دست است . ولی معلوم نیست چرا این نامه خوشخط ارسال نشده است . شاید نسخه دیگرش که احتمالاً به خط تقی زاده بوده ارسال شده بوده است . بهر تقدیر نامه خوشخط مذکور در پاکتی که به مهر تقی زاده رسیده و عنوان آن نوشته شده بوده ارسال نشده است . ولی از لحاظ باز نمائی عقاید و افکار تقی زاده و اخبار وقایع آن جریان قابل توجه است .

نامه چهارم : سوادنامه ای است از تقی زاده به حسینقلی خان گماشته عین الدوله . این نامه ای است که تقی زاده پس از ملاقات با حسینقلی خان در تبریز در باب تصمیمات و نظریات انجمن ایالتی به او نوشته .

نامه های پنجم و هفتم از عین الدوله است . اولی نامه ای است که مقدمه عین الدوله به تقی زاده نوشته و آرزو داشته است که با تقی زاده ملاقات کند . نامه دوم در جواب تقی زاده است و از آن برمی آید که تقی زاده از ملاقات سرباز زده و مذاکره را به آمدن شخصی از طرف عین الدوله به تبریز موکول کرده بوده است .

نامه های ششم و هشتم جوابهای تقی زاده است به دو نامه عین الدوله . در نامه اول خواسته است که عین الدوله یکی از همراهان خود را برای مذاکره به تبریز بفرستد . از نامه دوم برمی آید که تقی زاده عین الدوله را در لباس نصیحت و هشدار به بسیاری از دقائق متوجه کرده است . تا بدانجا که گفته است که افراد در آخر عمر به خیر آخرت بیشتر محتاج می شوند !

نامهٔ حسینقلی خان گماشتهٔ عین الدوله به تقی زاده

روی پاکت

عریضه - حضور مبارک حضرت مستطاب اجل آقائی آقا سید حسن تقی زاده مدظله
ملاحظه فرمائید ؛ ۲۴۶۸ - ۲ شهر محرم الحرام [۱۳۲۷]

هو

قربان وجود هبارکت شوم سه مرتبه عریضه یکی به توسط آدم مخصوص، دو مرتبه
به توسط پوست عرض کرده تا امروز که دویم ماه است جواب زیارت نشده و همون (کذا)
شخص که حامل عریضه است برنگشته . امروز مجدداً جسارت نموده عرض می کنم و آن شخص
خودشان هم شرحی عرض کرده اند لفاً ملاحظه خواهید (کذا) فرمود . در هر وقت ملاقات
با حضرت مستطاب عالی واجب و لازم شده . هر طوری که رأی مبارک علاقه گرفته است و بگیرد
ممکن است . اگر عیوباتی در میان هست و می دانید مرقوم فرمائید رفع عیوبات خواهد (کذا)
شد . بهر نهوی (کذا) که صلاح است از هر باب تمضی شده اسباب ملاقات رافراهم بیاورید ، یا اینکه
خود چاکر را به شهر احضار فرمائید شرفیاب شده حضوراً هر طوری که صلاح است بفرمائید .
از روزی که چاکر وارد شده ام تا امروز ازین شخص (۱) بدی در حق اهالی شهر
ندیده ام و من بعد هم نخواهد (کذا) کرد . با هزاران طرف شده با هزار زحمت تا به حال
کار درین درجه مانده و تا کنون کسی نبوده که مطالب و خیر خواهی (کذا) خودش را بگوید و
آنچیکه (کذا) باید نتیجه گرفته شود بگیرد .

از روزی که حضرت مستطاب عالی تشریف آورده اید همه روزه به چاکر میفرمایند (۱)
اسباب فراهم بیاید تا حضرت اجل عالی را ملاقات نماید و زیاده از اندازه از تشریف آوردن
حضرت مستطاب عالی خوشوقت و مسرت دارد که با ملاقات کار تمام بشود . حالا موقع است .
هر طوری که صلاح است مرقوم فرمائید عیوبات از میان برداشته شود ، اسباب ملاقات فراهم آید .
بعضی مطالب بود نمی توانم عرض نمایم و شرح دهم . معلوم است حضوراً به عرض خواهد
(کذا) رسید . استدعا دارم زیاده ازین تأخیر را در کار صلاح ندانید . به خدای لاشریک قسم
است و به آن عهد و پیمان قسم است که تجدید عهد و قسم می نمایم اگر چاکر يك نکته در کار
و در ملاقات یا در وجود این شخص (۱) عیب بدانم ابدأ اگر صد مرتبه بکشند اقدام نخواهم
(کذا) کرد و تمام مطالب را به حضور مبارک عرض خواهم (کذا) کرد . معلوم است جواب
پاکت جوف را و جواب چاکر را التفات خواهید (کذا) فرمود .

زیاده تصدقت حسینقلی . زیاده جسارت است .

سواد نامهٔ تقی زاده به حسینقلی خان گماشتهٔ عین الدوله
مخدوم مکرما مرقومهٔ شما اسباب خوشوقتی شد. مکاتیب مر سوله از پست نرسیده .
خودم هم مایل به ملاقات شما بودم و خوب شد که خودتان نیز به مقام یادآوری دوستان قدیم
برآمدید . مختصراً عرض می‌کنم فرصت تحریر هیچ نیست . اسباب تشریف شما را به شهر
مهیأ کرده‌ام و زحمت می‌دهم که فردا روز جمعه سه ساعت به غروب مانده تنها یا فقط با یک
آدم‌خودتان به شهر تشریف بیاورید و در ادارهٔ مساوات که روبرو ایستاده است منتظر
شما خواهم بود. به قرآولهای سنگرهای شهر اطلاع داده شده به مجرد اظهار اسم خودتان راه
میدهند و بی زحمت به همانجا می‌رسید ، مطالب حضوراً صحبت می‌شود . باقی سلامت شما
را طالبم .

س . ح . تقی زاده

نامهٔ تقی زاده به حسینقلی گماشتهٔ عین الدوله

خطاب روی پاکت به مهر «سید حسن تقی زاده» است و به خط خوش است
(یعنی خط تقی زاده نیست) بدین عبارت :
باسمیح - مخدوم مکرما مهر بان سرکار حسینقلی خان گماشتهٔ حضرت اقدس امجد اسعد ارفع
والاشاهزاده عین الدوله دامت شوکته ملاحظه فرمایند . پنجشنبه ۱۸ محرم ۱۳۲۷
متن نامه نیز به خط خوش منشی است و امضای آن از آن تقی زاده . این
نامه با وضعی که پاکت آن دارد به مقصد ارسال نشده است . ممکن است که نسخهٔ
دیگری که حتماً به خط خود تقی زاده بوده است ارسال شده باشد . یا اصلاً ارسال
منصرف شده باشد . سواد اصلی این نامه به خط تقی زاده نیز در میان اوراق موجود است .
و تفاوت میان دو صورت مکتوب بسیار بسیار اندک است .

مخدوما مکرما بعد از سلام معروض می‌دارد که آنچه ذیلاً می‌نویسم نتیجهٔ عقل و علم
و اطلاع و حس و وجدان و بالاخره دین من است ، اگر در بنده ذرهای اینها را سراغ دارید .
مختصراً عرض می‌کنم این آخرین مکتوب من است و دیگر بعد ازین هیچ نخواهم
نوشت و همیشه طالب صداقت و مردانگی و یکسره شدن امور هستم . کار چانه زنی و خطابت
و قلم زنی و کتابت در ایران به یأوه و افتضاح رسیده و همه به مشاعرهٔ بچه‌گانه و اظهار فضیلت
و استهزای مدعی و الزام خصم منحصراً گفته . بقول فرنگی‌ها از قوای مادی و معنوی عالم
برای اداره و انتظام مملکت بجای پول و قشون نظامی همان ترسل و تلگراف و نطق مانده که
خیال می‌کنیم (با وعده و نوید و امیدوار کردن به مراحم دولت ابدآیت یا تهدید و وعید و

استعمال کلمات هرزگی رجاله و چهارتا اشرار و مفسدین و لامذهبان و اجامر و الواد و اوباش الخ و سرکوبی یاغیان و تنبیه اردوی ظفر نمون و عساکر نصرت متأثر و غیره و غیره) می شود انقلابات جدی واقعی را دفع و بی واسطه آب آتش را خاموش کرد. ازین تدابیر سیاسی دولتی شاه سلطان حسین هم نسبت به افغان خیلی به خرج داده (۱) و مؤثر نشد.

باری مقصود نصیحت نبود، منظور جلب نظر دقت اولیای امور بر تبدیل مسلکهای پوچ قدیم و پیش گرفتن صداقت است که بهترین پلنیکهاست که گفته اند النجاة فی الصدق و خیلی عار می دانم که غرور و خبط و جهالت چنان رجال بزرگ و سالخورده و ریش سفیدان عاقل مملکت را گرفته و منهمک درسلوک راه کج شده باشند که مثل من جوان بی تجربه برای آنکه يك قدری نظر خود را به ماورای افق این ویرانه توسعه کرده و سر از برف درآورده ام به اولیای امور و عقلاي قوم و رجال و وزرای کهن و شیوخ سالخورد دربار فلك مدارو حضرات آصف تدبیر ناصح واقع بشوم.

يك مشت بچه سالخورده و خوددسال (کذا) کودك آسا مملکت قدیم کیان را باز بچه لجاجت و چشم همدیگر در آوردن و خون خوردن و حرف به کرسی نشاندن و ملبه اقتضاح کرده اند. خون هموطنان و برادران را می ریزند که خیر باید شما التماس کنید! من پیش نمی افتم! برمی خورد! شما پیش بیائید! و بالعکس، افسوس که خردمندان برفتند و ... [جای ایشان گرفتند]. (۲)

آنچه می بینم در کسی رحم به حال این خاک نیست و دلسوزی ندارد، نه در آنها که ادعای وطن پرستی می کنند و نه در آنان که خود را صاحب خاک و مالک الرقاب و اولی به تصرف و رعیت را فضول و رجاله می دانند. همه به همدیگر افتاده و به لج بازی اسباب پذیرائی دشمن بیگانه را فراهم می کنند.

پادشاه ممالک محروسه ایران که در قدمت تاریخ و عزت ماضی اول و در وسعت خاک دهم کشور عالم است تمام شرافت و عظمت شاهنشاهی خود را در ریختن يك قاشق خون من و امثال من می داند و شاید اگر موفق بشود چراغانی و آتشبازی در باغ شاه هم می کند. مثل اینکه ولایت بغداد را که موقع مداین پایتخت قدیم ایران و بابل پایتخت کلدان است فتح (۳) و ضمیمه ممالک خویش نمود.

هرچه نوشتم ازسوز دل بود، بیخشیه و این چند سطر را با کمال تندی و قلم اندازی نوشتم. مقصود روزنامه نگاری و اقامه ادله حقایق و دلیل تراشی نیست، والا بنده نیز غیر ازین لب منطقی بگشادمی و در تشریح حقایق احوال نه از راه مغالطه منطقی یا شعر و جدل و سفسطه بهتر از منشیان اردوی اعظم همیونی داد مردی دادمی. زیرا هرچه می نویسم از دل می آید. نه آنکه دین و وجدان را به دنا نیر بفروشم. از همه جسارات عذمی خواهم و بی غرضی خود را شفیع می کنم.

بعد از آنکه بر حسب اظهار صداقت و حاضر شدن به ترتیب از طرف عالی ترتیبی برای آمدن هیأتی از باسنج به شهر برای مذاکرات ابتدائیه تقدیم شد يك مرتبه به واسطه تغییر ناگهانی همه آن مظاهرات دوستانه انکار شد، حتی بعضی و عده های صریح مثل خلاص غرباء نیز از قوه به فعل نیامد. ملت نیز که لاجرم از يك نفس بیشتر صعب المراس تر و سرکش تر

۱- نسخه خط تقی زاده: خیلی کرد. ۲- از نسخه خط تقی زاده ۳- نموده (و دنباله را ندارد.)



است از مشاهده این علامات مخالف صداقت رمید و حمل بر جملهای دیگر نمود. من هم اگر چه بدو مایوس شدم ولی بالاخره باز سائقه دلسوزی وطن و احتمال امکان صداقت مرا بر آن داشت که ثانیاً دامن بر کمرزده به نصایح مؤثره وجوه قوم را بر آن داداشتم که از لجبازی و مقابله بالمثل به حکم تکلیف شرعی کناره جسته و از اتباع هوی و هوس پرهیزیده هر نوع تضرع را نیز برای اتمام حجت به تمام عالم و باوجدانان اهل اردو در راه اخذ حقوق خود از پادشاه ایرانی خویش قبول کنند. لهذا نتیجه زحمات خود و مقررات ملت را ذیلاً اختصاراً عرض می‌کنم:

ملت قبول می‌کند که در هر روزی که معین می‌فرمایند قریب پنج و شش نفر از علماء و عقلا و وجوه شهر را به باسمنج گسیل دارد برای اصناف فرمایشات حضرت اقدس والا در زمینه سعادت ملت و عزت دولت [و تضرع و استغاثه به آستان ملک پاسبان برای اخذ حقوق مشروع خود] (۱). فقط اهالی شهر برای ارسال رسل خود یک شرط و به جهت امکان اصلاح يك اختصار می‌نمایند. شرط ارسال بلا شبهه فراهم آوردن وسایط امنیت جانی و شرفی است و آن امنیت با وضع معلوم اردو فقط به توسط یکی از قناسل می‌شود که به واسطه سبقت امثال و نظایر گویا قونسول انگلیس بهتر باشد و مناسبتر.

پس اگر مقتضی بدانند یعنی مایل به وقوع این ملاقات باشند حضرت اقدس والا به جناب جنرال قونسول انگلیس مرقوم دارند که هیأت مشرفه را از شهر برداشته بدانجا بیاید. خطاری که نظر اولیای امور اصلاح طلب را لازم است بدان جلب کرد لزوم توقف اعمال حریه و عدم جریان وقایع موجب بر تفلیط ماده است که هر روزه متکرر می‌شود. پس لازم است که هر يك متارکه موقتی از طرفین در تشدید نفرت بشود.

این بود خلاصه مطالب که عرض شد و به عرض برسانید. از حامل جواب بفرستید. این مکتوب را با کمال کسالت نوشتم و از بی‌ربطی آن عذر می‌خواهم. خیر خواه اولاد ایران.

س. ح. تقی زاده

- ۴ -

سواد نامه دیگر از تقی زاده به حسینقلی خان گماشته عین الدوله

مخدوما مکرما بعد از سلام زحمت می‌دهد. امیدوارم که پیغامات شفاهی مرا خدمت حضرت والا رسانیده و ترتیبی که عرض شد مطبوع و موافق رأی ایشان افتاده باشد. اینک مجدداً زحمت می‌دهد که بعد از حرکت شما مجمعی از اعضای محترم انجمن ایالتی آذربایجان و آقایان ثقه الاسلام و سیدالمحققین و بعضی دیگر ترتیب داده مطلب را بیان کردم و همه به همان قرار قائل شدند. لهذا اظهار می‌دارد که بر حسب شرطی که عرض شد حضور حضرت اقدس والا عرضه بدارید که چند نفر از امنای خود و عقلائی مآل اندیش دولتخواه ملت دوست اردو را که نماینده رسمی مسلك حضرت اقدس باشند منتخب و مرخص فرمایند که این چهار و پنج نفر مبعوث محترم روز پنجشنبه ۱۲ ماه راسبیحی از باسمنج حرکت فرموده برای ناهار

۱ - این قسمت فقط در نامه پاکنویس شده هست.

به شهر تشریف بیاورند که با چند نفر منتخبین ملت برادرانه و دوستانه ملاقات و زمینه صلح با صداقت را حاضر کرده اسباب رفع اختلاف را فراهم و درحقیقت مقاصد و مکنونات حضرت والا و نیت مقدس ایشان اظهار نمایند . به عبارت مختصر همه اسباب و لوازم تشریف ایشان فراهم و نکات احترام و پذیرائی مرعی شده ، چنان است که به خانه خود تشریف می آورند .

پس روز پنجشنبه طرف صبح حرکت و از راه مارالان به دولت منزل جناب مستطاب شریعتمدار آقای وهاب آقا خلف مرحوم آقا میرفتاح طاب ثراه تشریف بیاورند . جمعی منتظر قدوم و حاضر استقبال می شوند که راهنمایی کنند .

اما وضع و ترتیب صحبت چنان است که به عقیده این بنده ابتدأ مقاصد طرفین و زمینه صحبت تشریح می شود و درمجلس اول رأی ملت پرورانه اقدس والا و نیت دولت پیشنهاد می شود و در صورت حصول و عدم حصول نتیجه بهر حال قطعاً و جدأ لازم می دانم مصلحت طرفین و عدم اشتهاوات بی مأخذ و بگلی بی ثمر نشدن ملاقات مثل ملاقاتهای قدیم یک «پروتوکول» یا (صورت مجلس) نوشته شده به امضای طرفین برسد .

دیگر آنکه باز بنده صلاح در آن می دانم که رأی بندگان حضرت والا نیز اقتضا نماید یکی از نمایندگان دول متحابه غیر ازدول مجاوره نیز درین جلسه فقط به شکل تماشاچی بدون عنوان رسمی و دخالت در صحبت یا مرجعیت باشد . در صورت مقتضی دانستن بهتر می دانم که از طرف حضرت والا به قونسول فرانسه یا آمریکا مثلاً اشاره و دعوتی بشود با توضیح عنوان که رسمیتی ندارد و تماشاچی است .

این ملاحظات که عرض شد از روی صداقت و انصاف است و حسن ترتیب است و به هیچ یک از طرفین فایده مخصوص یا ضرر مخصوص ندارد . تا حسن ظن و رأی صائب والا چه اقتضا فرماید .

دیگر متنی است که برای امکان و احتمال لزوم بعضی مذاکرات غدغن فرمایند همان روز سیم تلگراف را تا با سمنج دایر کنند . و السلام .

عجالتاً تارسیدن جواب این ترتیب را محقق الوقوع فرض می کنیم و همان روز معهود خانه و ترتیبات همه مهیا خواهد شد ، مگر آنکه زودتر جوابی در تغییر این ترتیب از طرف شما برسد و آنچه عرض شد نتیجه همان مجمع بود که عرض کردم که اظهار این ترتیب به آن جانب به عهده بنده شده و اطلاعاً عرض می شود که جناب آقای نمة الاسلام و آقای سیدالمحققین نیز در آن جلسه روز پنجشنبه حاضر خواهند بود و وعده گرفته شده .

باقی ادعیه خالصانه بر نجات مملکت از بدبختی و انحصار این شرف به بزرگترین رجال ایران . مستدعی آنکه زودتر جواب بفرستید . گمنام - س . ح . تقی زاده

- ۵ -

نامه اول عین الدوله به تقی زاده

روی پاکت

خدمت جناب مستطاب شریعتمدار اجل عالی آقای سید حسن تقی زاده سلمه الله تعالی

ملحوظ افتند .

عرض می‌شود بی‌مقدمه بهتر این است عرض کنم خوب می‌دانید دو سال توقف در کنج ده مثل آن بود که درین عالم نیستم . شاهد حال وجود محترم خودتان است . راه مکاتبه و مخابره و مکالمه بر همه بسته و از دنیا وارسته . بخت بد آبخشور بدینجا کشید . خدا را شاهد می‌گیرم که از این حرکت باز نیتم بر خیر دولت و ملت بود . گواه در آستین . رفتار چند ماهه در نظر حق بین هر کس دلیل قاطعی است .

پیغام و اظهار مهربانی در وقتی رسید که تدارک هر کاری از دست رفته و بهتر آن دانست صبر و سکوت را اختیار کند . شاید خداوند فرجی دهد و آنچه توانست تحمل بر خود و نسیب به هر دو طرف کرد . چون خدا نمی‌خواست تمام حکایت سنگه و سبو و نقش بر آب شد .

ورود حضرت عالی اسباب خوشوقتی گردید که شاید خدا خواسته به آب فرجی به روی همه گشوده . درین چند روز بمضیها به اشاره چیز بی نوشته جوابی نرسید . چون به ظن خود خود را خیر خواه عموم می‌دانم پرده صبر و طاقت شکیبائی دریده این است که زحمت افزا می‌شوم و حالا خداوند مهار این کشتی طوفانی شکسته را به دست من بنده داده است تا به قدری که بتوانم باید بکوشم که به لطف خدا به ساحل رسانم . آنچه درین مدت سیر حالت اهل این مملکت را کردم هیچکس را ندیدم درد وطن و نوع داشته باشد . هر یک به خیالی و هوایی هستند . اصل مقصود را از دست داده و هر دو طرف به دنبال خیالات شخصی و اغراض نفسانی می‌باشند .

امروز بعد از فضل خدا امیدم به وجود محترم حضرت عالی است که می‌دانم درد وطن و نوع را دارید و از هر آیشی منزله و مبری هستید . وقت است قدمی بردارید و با موافقت من بنده به یاری اولیای حق شاید این کشتی به ساحل برسد و این آتش خانمان سوزخواستار (کذا) شود . یک ملت و دولتی هباء و هدر نشود .

دو ساعت اگر ملاقات دست می‌داد امیدوار به مرحمت پروردگارم که گره فرو بسته گشاده شود . مشکلی نیست که آسان نشود . نظر به بیانات عالی که در مجلس با کمال قوت قلب برای صلاح وطن و ملت و دولت می‌فرمودید و در جریده مجلس می‌دیدم به وحدانیت حق و وجدان انسانیت قسم خود را یکی از مخلصین با حقیقت حضرتعالی می‌دانم و بس . همانقدر که وقت هست است منتظر جواب و اشاره و رأی شریف جنابعالی می‌باشم . زیاده عرض نمی‌کنم .

- ۶ -

سواد نامه جواب تقی زاده به عین الدوله

عرض می‌شود رقیمة عالی که حاکی از یک قلب اصلاح طلب و حسن ظن والا نسبت به این عاجز بود زیارت و اسباب شکفتن گلهای امید در دل افسرده که از استیصال وطن و پریشانی ملت بدبخت از این اوضاع ناگوار بی نهایت ملول بود گردید . دیگر به هیچوجه شرح ماجرا و تفصیل زحمات این گمنام در بدو این کار در طهران محتاج به ذکر نیست و

عص منو
معدن ستران است حکم تو سیه سیه سال کون
سیران بود در این عالم فتم شاه چهل چهره هم در آن است راه یکی در ماه
بر پر بسته دلدن و در سیه سخت بر آن کز نرسد صواب هر کس در آن
بزم فتم بر ضرورت است بدر کرده در زمین رضا چند هم در زمین
هر کس در زمین فتم است بنام اولاد و سیه مددی رسد در هر آن
لذت در فتم ستران در است صبر و سکوت را در سیه کس در فتم
در فتم در دین جز در است کس در فتم و فضاخ بر طرف او در فتم
غیور است تمام حکایت سنگ بسوی تو بر آن است در فتم
باب خور فتم کس در فتم بر فتم او است و باب در فتم کس در فتم
بعضی اشاره چیزی در فتم و این رسیده فتم بطن خود خود در فتم خواه
عزم صبر در فتم صبر و شکی در فتم در فتم در فتم در فتم
در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم
در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم
در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم
در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم
در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم

عص منو
معدن ستران است حکم تو سیه سیه سال کون
سیران بود در این عالم فتم شاه چهل چهره هم در آن است راه یکی در ماه
بر پر بسته دلدن و در سیه سخت بر آن کز نرسد صواب هر کس در آن
بزم فتم بر ضرورت است بدر کرده در زمین رضا چند هم در زمین
هر کس در زمین فتم است بنام اولاد و سیه مددی رسد در هر آن
لذت در فتم ستران در است صبر و سکوت را در سیه کس در فتم
در فتم در دین جز در است کس در فتم و فضاخ بر طرف او در فتم
غیور است تمام حکایت سنگ بسوی تو بر آن است در فتم
باب خور فتم کس در فتم بر فتم او است و باب در فتم کس در فتم
بعضی اشاره چیزی در فتم و این رسیده فتم بطن خود خود در فتم خواه
عزم صبر در فتم صبر و شکی در فتم در فتم در فتم در فتم
در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم
در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم
در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم
در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم
در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم
در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم در فتم

گمان می‌کنم در حضرت آن بزرگترین رجال ایران که امروز حکم عاقله این دربار را دارید پوشیده نباشد و البته از دور و نزدیک مسوق شده‌اید که اینجانب تا امروز از بدو ظهور خودم در عالم حل و عقد و رتق و فتق یا دخول در دائره سیاست و اداره و تدبیر امور مملکت قدمی به طمع دنیا یا به هوای نفس بر نداشته‌ام و اگر در امری خطا هم رفته باشم چون از خلوص نیت بود به قول فقها مخطی نیز مصیب است ، به فرمایش حضرت اقدس والا هم چنین دگواه عاشق صادق در آستین باشد . هر قدمی برداشتم برای يك مقصود مقدس که عبارت از راحت ملت باشد بوده و آسایش بندگان خدا را می‌خواستم . نه طرفدار اشخاص بودم نه مصدق بی حسابی . افسوس که بدبختانه در مزاج دربار حالیه که چون شهر لوط صلحاء و عقلاء مملکت و رجال کافی خیر خواه از آنجا مهاجرت کرده‌اند مثر ثمری نشد و یقین دارم که هیچ کس از رجال ایران حتی دشمنان من هم شخصاً اگر از ایشان انصاف بخواهید به بی‌فرضی من شبهه نمی‌کنند .

باری تنها عیب من همین است که در دائره دیپلوماسی هیچ وقت داخل نمی‌شوم و فقط مقاصد پاک را از جان و دل حسن استقبال می‌کنم . ولی هر چه فکر می‌کنم می‌بینم با تحریر ادای هیچ مطلب کما هو حقّه ممکن نیست و باید به هر نحو است از مجرای ناصیه صافی و سیمای بی‌فرض ، از روزنه چشم و زبان دل را در طبقی پیش مخاطب گذاشت . لهذا مستدعیم که یکی از امنای خود را بخصوص کسی که سبقت درین امر نموده (۱) مأذون فرمائید که به شهر آمده مطالب مکتونه مو به مو گفته و پرده از چشم طرفین برداشته شود تا حقیقت را در آن ظهوری که هست و تماشاچیان دنیا از هزاران فرسخ می‌بینند ببینند و فکری یا رحمی به حال این خاک بدبخت که یادگار بزرگان بوده و حالا بدبختانه باز بچه یک دسته تازه چرخان بی قید گشته بنمایند، و شاید این پیغامات مقدمه ملاقاتها [ی] بی زحمت هم بشود . باقی به عقل آصفانه و دلسوزی والا به خاک اجداد خودتان امیدوارم . س . ح . تقی زاده

-۷-

نامه دوم عین الدوله به تقی زاده

روی پاکت

هو - خدمت جناب مستطاب اجل عالی آقای آقا سید حسن آقای تقی زاده دامت برکاته ملحوظ افتد .

عرض می‌شود مرقومه شریفه وصول داد و آنچه را مرقوم داشته بودید تصدیق می‌نماید و خدا را به شهادت می‌طلبید اگر در وجود شریف اندک استشمام رایحه خودخواهی را می‌کردم بر مقام زحمت نمی‌آمدم و خدا داناست چه بر من گذشته و تا چه درجه تحمل کرده فقط به امید اینکه شاید به فضل اله خدمتی از من به این خاک و وطن و نوع و ملت و دولت بشود . اما هزار حیف که گفته‌ها بی‌ثمر ماند و از هر در که باز آمدم تو دهنی خوردم . هر دو

۱ - اشاره است به حسینقلی گماشته عین الدوله .



عبدالمجید میرزا عین الدولہ

طرف روز به روز بر لجاجت افزوده حسن و قبح کار را به نظر نیاورده تیشه به ریشه می‌زنند. همان بر وجه حقیقت امروز بعد از لطف خدا امیدم به وجود حضرتعالی است و بس. اگر خونخواری و خونریزی و آدمکشی است بس است. اگر افتضاح و بدنامی و رسوائی است کفایت است. دولت با ملت چه تفاوت می‌کند. هردو یکی است و اگر او نباشد این نیست و اگر این نباشد او نخواهد بود. تاکی و تا چند و تا به کجا! ز هر طرف که شود کشته شود نصرانی است.

شخصی را که خواسته بودید فرستادم. آنچه باید خواهید فرمود تا مقدمه مطلب به دست بیاید. هر چه به نظر مخلص برسد عرض می‌کنم. موقع کار این چند روزست و فرصت را نیابد از دست داد. این بنده نباید چیزی عرض کنم. جنابعالی از محلی تشریف آورده‌اید که همه چیز رادانسته‌اید، بلکه به مخلص باید بفهمانید. زیاده عرض و زحمتی ندارد.

-۸-

سواد جواب تقی زاده به نامه دوم عین الدوله

عرض می‌شود بعد از تقدیم سلام خالصانه به زیارت رقیمة کتبی و رساله ناطق (۱) حضرت اقدس والا نائل آدمم و موجب امیدواری و حسن قرب زوال دوره بدبختی مملکت گردید. خدا را به شهادت می‌طلبم که عقیده خوش نیتانه و نیک فطرتانه آن غمخوار مملکت اجدادی را تماماً در آرزوی راحت ملت با حسیات اعماق قلب خود موافق یافتم و شهادت خواهم داد پیش خداوند سریع الحساب و اجداد خودم و در مقابل روح لایزال ایران و پاسدار این ملت و وطن و وجدان بشری که حضرت والا می‌خواهید راه عقل و حکمت بروید و وطن را از مخاطره محقق که تشریح آن را به اطلاعات من حواله فرموده بودید برهانید و دوره بدبختی و جنگ برادران را منقضی کرده و به این اوضاع ناگوار که دل خونخوران را نیز مسمم و متفرفر نموده و به این صفحه خون آلود نفرت انگیز که هیچ اسمی غیر از بازیچه جلافت و رذالت نمی‌شود داد خاتمه کشید و در جزو رجال تاریخی مصلح و بزرگ این خاک درآئید و دعای قلبی و شهادت باطنی یک جمع ابرار بیفرض را با خود داشته باشید.

و به جرئت می‌گویم آنان که عاقد صلح با شرف می‌شوند در شان کمتر از رجال فاتح جنگ از قبیل اسکندر و ناپلیون نیستند خصوصاً که فتح و تسخیر ملت را هیچوقت در جزو شئونات و فتوحات ننوخته‌اند و اگر موفق به یک اصلاحی که مغل شرف ملت و دولت نشود گشتید (و امیدم دارم که با نیت صاف مشکل نباشد) من بنده به آواز بلند فریاد می‌زنم و ضامن شهادت مستقبل دنیا و بطون تواریخ هم هستم که حضرتعالی علاوه بر شرف تاریخی (که دور از بندگان حضرت اقدس رجال ایرانی بدبختانه معتقد نیستند) و اجر و خیر آخرت (که در این روزهای آخر (۲) هر کسی خصوصاً آن ذات عالی بی‌احتیاج نیستند) خیر دنیا و عزت اخلاف و عظمت سوری و وجاهت پیش دولت و ملت و کمال سعادت بشری یعنی

۱ - اشاره است به نماینده‌ای که از طرف عین الدوله به تبریز آمده بوده است.

۲ - اشاره است به سن عین الدوله و سوابق زندگی او.

محبوبیت عموم هم خاکان بلکه توجه مسلمین دنیا در این دوره روشنائی و علو اسلام و شگفته شدن گلهای امید در قلب اسلامیت و رضای روح پاک حضرت ختمی مرتبت و دعای اولیاء و ملائکه را از عرش الهی و حسن توجه ملل متمدنه دنیا را به علاوه لذت روحانی و خلاص از عذاب وجدانی می‌برید و به فوز عظیم رسیده اجر دارین و خیر دنیا و آخرت را مالک گشته مصداق « لاخوف علیهم ولا هم یحزنون » می‌شوید .

اگر همه این فضایل اخلاق و نام نیک به چیزی می‌ارزد ، البته لازم است که خود را واسطه المقصد دولت و ملت قرار داده قدمی مردانه چنانکه زیننده يك وزیر ایرانی و سرخیل آل قاجار و بهترین اتابکان عجم است بردارید و هر دو طرف را از صرف همه‌مسانی درزیان و قلم برهانید . بیائید همانطور که روز قیامت میان دوزخ و بهشت قوج مرگ را ذبح می‌کنند در میان این دو اردوی هموطن و برادر صافدلانه و معصومانه دیپلوماسی را در شکل يك مار خوش خط و خال سر بکوبیم و تملق و تعارف و فصاحت بیان و طلاقت لسان و معجز بنان و شیوه ترسل و همه ابواب بدیع و بیان را مانند تنبه انسان عاصی در زمان نزول بلاء و زلزله و ظهور و با یا اقلانگام سكرات موت موقتاً اقلان پنج دقیقه کنار گذاشته معانی را وسیله ظهور مراد کرده بگذاریم قلبها کماهی علیه بیواسطه ترجمان مندفق گردد و دل‌های برادران دور افتاده از هم به همدیگر پیوندد و یکدیگر را در آغوش کشد و دشمنیهای مصنوعی دیرینه را فراموش دوره طلایی مورخین یا بهشت دنیا در ملک کیان که مظهر بسی معجزات غیر مترقبه دنیا بوده آشکار گردد و روح و ریحان جای گرگ با میش دمساز شود ، درظل مساعی جمیله هالی . آه که طاقتم طاق شد . نمی‌دانم این ناله‌های بدبختان را که درختهای بارورشان بریده و سوزانده و بزغاله و گاوشان کشته و خورده و جل و پلاشان برده ، ناموشان پایمال شده ، آذوقه‌شان ، عیالشان و تخم مزرعه سال نوشان به یتما رفته ، بچه‌های معصومان ذبح شده ، نان آذرخانه‌شان کشته شده ، آیا اینین این اطفال و زنان یتیم بیوه این فقرای فلک‌زده را که در روی حصیر مساجد یا کنج کوچه‌ها و صحراها مانده ، در تمام عالم در آسمان و زمین شنونده‌ای هست یانه ؟ و آیا مکفاتی برای مسببین آن می‌باشد یا نه ؟ اینها برادران دینی تمام متنعمین طهران و هوی پرستان پایتخت‌اند و این عزیزان و نجیبان غلام و کنیز یهود و اسیر زنج و حبش نیستند . اولاد کینخسرو و اردشیراند و رعیت شاه عباس . چرا در همه ملک يك سرپرست عاقل یا به اصطلاح شرح عاقله نماند که غم اینها را کشد و دلسوزی به حال این درماندگان یا بازماندگان امپراطوری ایران و شاهنشاهی کیان بکند .

آیا خدا اینها را گله بی صاحب خلق کرده یا آن جوانهای دربار طهران که شب و روز مشغول عیش و نوش و خواندن تصنیفهای خرابی تبریزاند راست می‌گویند که صاحب تیول این قوم بدبخت و مالک الرقاب امت محمداند .

باری دل من تمام شده که سهل است ، دل هر دشمن دانا و هر عاقل مستبد یا مشروطه !!! هم سهل است ، دل هر خونخوار هم تمام شده . یا فرجی از خدا و برانگیخته گان الهی یا عذایی که در میان مستغرقین امواج طوفانش تمیز دولت و ملت مشکل باشد و نه سرماند و نه دستار ، نه آپولت دولتی و نه وصله جامعه رعیتی . همه عوردر قمریم می‌روند و دردها اژدهای دشمن حقیقی

می‌افتند و من هم به جهنم می‌گویند .

رسول با صداقت و هوشیار حضرت والا که تعبیر از او به رساله ناطق کردم همه مکنونات والا و نکات بدیهی را گفت و من همچنانکه باید فهمیدم ، اگر چه فهمی نمانده . آنچه که نیز لازم بود شفاهاً عرض شده و به عرض می‌رسد . مقصود از تسطیر و تصدیق این چند سطر که از طغیان قلم چند صفحه شد همانا عرض اخلاص و برای بی جواب نماندن رسمی تعلیقه بود . ولی باز با وجود آنکه مکرراً گفتم و نوشتم مجبورم که کتباً تکرار کنم و بعد از این نیز اگر هزار عریضه عرض کنم (که انشاءالله محتاج نمی‌شویم) در هر يك به کرات تکرار خواهم کرد ، این حقیقت اساسی را که دوره حیات پلنیکسی و سیاسی این بنده سپری شده و ابتداء حالت مذاکرات رسمی در من نمانده . در دو سال طهران به اندازه دو سست سال در دیپلوماسی سپر کردیم و حال ابداً حاضر نخواهیم شد که داخل آن باب بشوم . اگر حقیقت و صداقت است چنانکه بویش را می‌شنوم داخل بازیچه می‌شوم والا فلا ، و گمان می‌کنم که این مقصود من با عین مکنون قلبی حضرت اقدس والا نیز توافق تام داشته باشد و بر جسارت من بیخشید .

ترتیب مقدمات شروع را شفاهاً عرض کرده‌ام . امیدم کامل است که وقت رافوت نخواهیم کرد . باقی تقدیم ادعیه قلبی عاجزانه خالصانه و حسیات صمیمیه مودتکارانه به آرزو کسان نجات وطن و ملت از این بدبختی منتهای یا حفظ حقوق و شرف ملی .

گمنام ، س . ح . تقی زاده
پایان مکاتبات

شیخ سعدی و شیخ صفی

در شیراز

حضرت شیخ [شیخ صفی‌الدین اردبیلی] قدس سره گاه گاهی به حضور شیخ سعدی شاعر شیرازی رحمه الله رفتی . فرمود که سعدی را نشاء عشق جوانان ساده رو غالب بود . اگر ساده روی صاحب حسنی در مجلس وی بودی منبسط گشتی و مجال صحبت دادی و اگر نه نه

از آن جمله به تودیع شیخ سعدی رحمه الله رفت [یعنی شیخ صفی‌الدین] شیخ سعدی دیوان اشعار خود مکمل به خط خود نوشته به حضرت شیخ معروض داشت . شیخ فرمود که من چندان از دیوان خدا دارم که پروای دیوان دیگری ندارم و با دیوان به خدا نتوان رسید . شیخ سعدی چون این سخن بشنید ساعتی سرفرو برد به خود . بعد از ساعتی سر بر آورد و دست‌ها بر سر می‌زد و می‌گفت چندان از دیوان خدا دارم که پروای دیوان دیگری ندارم ، مکرر می‌کرد و دست بر سر می‌زد ... (۱)

مجله یغما - کاش دیوان را می‌گرفت ، مگر اکنون در بقعه اش می‌بود .